

به همت جمعی از "طلاب علاقمند
به حوزه اخلاقی" برگزار می گردد:

فلسفه اخلاق کارگاه

هدف از اعمال روزانه ما، کسب خیر است!



It is also a
David Vell
Michael S
Kieran Se

دکتر
امیر صاعقی
عضو هیات علمی پژوهشگاه دانش های بنیادی (IPM)



همراه با معرفی کتاب «پیامد گرایی»
توسط: وحید رازینی

زمان: یکشنبه ۲۸ آذرماه. ساعت ۱۸

مکان: قم. بلوار محمدامین (ص). کوچه ۱۳. پلاک ۲۹

عضو سامانه پیامک ما شوید ۱۰۰۰۲۵۳۲۹۴۲۷۷۰



www.Telegram.me/EthicHouse



خانه اخلاق پژوهان جوان

www.EthicsHouse.ir



فلسفه افلاق، جلسه بیست و هشتم

«هدف از اعمال روزانه ی ما کسب فی‌ر است؟»

دکتر امیر صائمی. ۲۸ آذرماه ۱۳۹۵. به قلم: مریم قاسمی

چکیده

همان طور که باورها عملکردشان این است که جهان را به شیوه مناسب بازنمایی کنند، قصدها هم عملکردشان این است که در جهان خیر ایجاد کنند. خیر در صورت قصدهای ماست و در محتوای امیال ما. بنابراین، عمل و قصدی درست است که در جهان خیر ایجاد کنند. امیال از جنس ادراک هستند و مانند ادراک خوبی هستند.

سیری در بحث رابطه عمل و ارزش

بحثی که امروز رابطه عمل و ارزش است. این بحث، فصلی از تز دکترای من بوده که شامل دو بخش است: انتقاد آمیز و ^۱Positivis است.

موضوع بحث این است که آموزه‌ی سنتی وجود دارد که این آموزه‌ی سنتی، گاهی به ارسطو برگردانده شده، ابن سینا و توماس آکویناس هم به آن معتقد بوده. در قرن جدید خانم آنسکوم و دیوید سون اینها همه معتقد به آن بودند. آموزه این بوده که هر وقت شما عمل یا کاری انجام می‌دهید، لوای خوبی عمل می‌کنید. خودت باور داری که کارت خوب است. حتی اگر دزدی کنی، فکر می‌کنی که دزدی در این شرایط کار خوب است. بنابراین، اگر در رابطه با عمل و ارزش سخنرانی کنیم، راجع به این نیست که اعمال ما ارزشمند است یا نه. بلکه راجع به این است که اگر ما عمل کنیم، آیا فکر می‌کنیم کارمان درست است یا نه؟ همه آدم‌ها از ارسطو تا همه آدم‌های مختلفی مثل ویلیامز تا دیوید سون به نحوه‌های مختلفی تأیید کردند که وقتی ما کاری می‌کنیم، فکر می‌کنیم آن کار درست است. در قرن معاصر به این عقیده^۲ توسط آدم‌های مختلفی حمله شده؛ از جمله دیوید من، استاکر و کریزت یانز. حالا نقدهای متفاوتی هم شده است. از جمله این نقدها این بوده که چیزهای زیاد از حد را داریم که راجع به عمل‌مان

^۱. اثبات گرایی.

^۲. Doctrin.

فکر می‌کنیم. وقتی که فکر می‌کنیم باور نمی‌کنیم کار خوب است. مثلاً بچه‌ها کار انجام می‌دهند، اما اصلاً شاید Concept^۱ خوبی هم نداشته باشند. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد که^۲ over the intellectualis است این طرح که فکر کنی هر وقت هر کسی به صورت روزانه کار انجام می‌دهیم و ممکن است واقعاً باور هم نداشته باشیم که کار خوب است. بنابراین نکته اول over the intellectualis باشد.

نکته بعدی که استاکر می‌گوید: خیلی وقت‌ها کاری که شما انجام می‌دهید حتی ممکن است بدانید آن کار بد است و حتی ممکن است به‌خاطر اینکه آن کار بد است، انجام بدهید. مثلاً تصور کنید که شما افسرده‌اید و حالا اگر افسرده باشید، ممکن است کاری که خوب نیست را انجام بدهید یا فرض کنید شما حسودید. می‌دانید کارتان بد است یا چون کارتان بد است از سر خشم و کینه انجام دهید. بنابراین، این درست نیست هر وقت آدمی کاری انجام می‌دهد آن کارش بد است. مثلاً ساکر می‌گوید: ممکن است ما فکر کنیم که شیطان یک کار انجام داده. قدما گفتند این طور نیست. مثلاً شیطان فکر می‌کند که من نافرمانی خدا را می‌کنم؛ چون نافرمانی در مقابل خداوند یک مقداری قدرتم را زیاده‌تر می‌کند یا نشان بدهد که من آزاده‌ام و شیطان فکر می‌کند که آزادگی چیز خوبی است. حالا از اینکه تحت فرمان خدا نباشد از نظر شیطان کار خوبی بوده.

راجع به این دعوا که واقعاً شیطان آیا باورش فکر می‌کرده کارش خوب است یا نه، نظری نمی‌دهم، اما فعلاً یک Doctrine^۳ داریم که سنتی و عمیقی است و در قرن معاصر یک سری تعریف‌های راجع به آن فرمودند. کار من چیست. کار من این است که می‌گویم که عقیده دیگری در این وسط است که درست است. درواقع شهودی که پشت حرف‌های ارسطو بوده. پس من می‌خواهم یک عقیده دیگری که شبیه این است به اندازه کافی را بگویم.

هدف باور، رسیدن به صدق است

ایده‌ی محوری چیست؟ راجع به باورها فکر کنید. خیلی از آدم‌ها فکر می‌کنند که باورهای ما ربطی به صدق دارد؛ یعنی شما باوری دارید که کمابیش به آن صادقید. گاهی شما فکر می‌کنید باورتان صادق است. اینطور بیان شده که باورهای ما به سمت صدق نشانه می‌رود. هدف باورهای ما صدق است. فرض کنید این درست باشد که

۱. مفهوم کلی.

۲. عقل‌گرا.

۳. عقیده

هدف باورهای ما صدق است، اما راهی صدق و باور دقیقاً چیست. فریک می‌گوید: باورها و ادراک ما هدفشان صدق است. باورهای ما صدق است به این معنی نیست که هر وقت باور داریم یک باور دیگر هم داریم که محتوایش با باور ما صادق است؛ یعنی در خیلی از موارد صدق جزء محتوای باور من نیست. این طور نیست که من فکر کنم باوری دارم که این باور من صادق است. برای این صدق در ¹Force باور است. مثل گزاره «برف سفید است» این گزاره می‌تواند قوه‌های مختلف داشته باشد؛ یک قوه‌اش ممکن است «برف سفید است» باشد. یک قوه دیگرش این است که این را باور داشته باشید. وقتی که باور داشته دارید انگار که می‌گویید من این محتوا را که برف سفید است را با آن یک رابطه خاصی دارم، یعنی اینکه صدقش را قبول دارم. در بیان هم همین است.

ممکن است شما بگویید برف سفید است و علامت سوال و این اظهار شما باشد. بنابراین، به نظر می‌رسد محتوایی که دارید یک قوه‌ای برایش وجود دارد، اما آن قوه در داخل محتوا نیست بلکه در داخل برف سفید است که شما برف سفید است را نمی‌بینید بلکه در نحوه‌ای است که شما با «برف سفید است» در ارتباط باشید. همه اینها را چگونه بفهمیم؟

پیشنهادی که توسط بعضی از فیلسوفان از جمله تایمر برگ صادر شده و گفته این ²Notion Force را می‌توانیم از طریق یک فهم غایت‌انگارانه از مفهوم ³belief دریاوریم. یعنی فرض کنیم که belief موجودی است که غایت دارد و انگار که ⁴function دارد، و وظیفه باور این است که علی‌الخصوص ساده باشد یا علی‌الخصوص function باور که جهان را به شیوه‌ی مناسبی بازنمایی کند. اگر function باور این باشد که جهان را به شیوه مناسبی بازنمایی کند، آن وقت باوری که صادق است functionها را به خوبی انجام می‌دهد، باور دیگر هم کاذب است. وظیفه را انجام نمی‌دهد. به عبارت دیگر، باوری که function را انجام می‌دهد، سالم است. در واقع سلم باور به صدق باور.

حالا ما مفهومی داریم مثل مفهوم صدق که در مفهوم باور نیست، بلکه در صورت باور است؛ یعنی باور موجودی است که یک وظیفه دارد که جهان را به صورت صادقی دید بزند.

¹. قوه یا نیرو.

². مفهوم قوه یا نیرو.

³. باور.

⁴. وظیفه، کارکرد

بهترین عمل، خوبی در جهان به وجود بیاورد

ادعای من این است که وقتی راجع به اعمال مان حرف می‌زنیم؛ خیر یا خوبی، بعد در مفهوم (Intention) ما نیست، بلکه در Forms^۲ است.

قبل از اینکه من راجع به نظر خودم بگویم، گب لورنز که یکی از بهترین اصطلاح‌های ارسطو است هم کم و بیش از نظریه‌ای دفاع می‌کند. او می‌گوید سوال اصلی یا سوال تعریف‌کننده‌ی عملی این است که من باید چکار کنم. بنابراین، سوال بهتر این است که من باید چکار کنم و جوابش هم این است که کاری را انجام بده که بهترین کار است یا اینکه خوب عمل کن.

به عبارت دیگر، موضوع نهایی^۳ Practical Reason خیر است. مثل اینکه هر وقت که شما بازی می‌کنید، هدفی دارید. هدفش این است ورزش کنید. مطابق نظریه لورنس هم هر وقت شما استدلال عملی می‌کنید، هدف‌تان این است که بهترین کار را انجام بدهید و این هم در واقع^۴ Practical Rational است؛ یعنی در واقع

شما هر وقت که فکر می‌کنید به طرز کسی فکر می‌کنید که چکار انجام بدهید.

خوبی در محتوای فکر شماست و عملی سالم است که خیر را در جهان به وجود بیاورد.

حرف من این است که نه تنها تاکتیک‌های علمی که در اعمال و نه تنها در اعمال انسانی حتی در اعمال حیوانات همیشه هدفی دارند.

هدف‌شان این است که در جهان خیر به وجود بیاورد. یادتان باشد فرق من با نظریه‌ی آکویناس و ابن‌سینا چیست.

ابن‌سینا می‌گوید هر وقت شما عمل می‌کنید، فکر می‌کنید که می‌خواهید خیر به وجود بیاورید. من این را نمی‌گویم.

من می‌گویم خوبی در محتوای فکر شماست؛ یعنی هر وقت شما فکر می‌کنید کاری انجام می‌دهید، این کار خوب است و آن چیزی که من می‌گویم این است که اصلاً عمل یک موجود Function است که هدف goal دارد؛ یعنی هر وقت شما عمل می‌کنید، هر وقت شما قصد دارید، انگار موجودی متولد می‌شود که این موجود یک وظیفه-ای دارد و وظیفه‌اش این است که در جهان خیر به وجود بیاورد. طبق نظر من عملی سالم است که خیر را در جهان به

۱. قصد، نیت.

۲. صورت‌ها.

۳. دلیل عملی.

۴. عمل عقلانی.

وجود بیاورد. پس اگر من بخواهم نظرم را مطرح کنم، می‌گویم باورها یک محتوایی دارند که جهان را به صورت صادقی بازنمایی کنند، اما یک وظیفه‌ای دارند که خیر را در جهان به وجود بیاورند. وقتی من می‌گویم خیر منظورم بهترین است.

رابطه تمایل و عمل

نکته‌ی بعدی این است آن چیزی که من راجع به اعمال می‌گویم آیا راجع به تمایلات درست است یا نه؟ وقتی بحث به تمایلات می‌رسد نظر من عوض می‌شود. من راجع به تمایلات همان نظری را که راجع به اعمال و قصد دارم را ندارم. به دلایل مختلفی. اول اینکه من فکر می‌کنم تمایلات متفاوتند از اعمال و قصدها هستند. چون اگر یادتان باشد ما در فارسی واژه کاستر را به کار می‌بریم واژه کاستر در واقع دو معنی دارد. یک معنی خواستن معمولاً همان معنی قصد کردن است، اما معنی دیگری خواستن دارد. فرض کنید من دلم نمی‌خواهد کاری کنم که دلم می‌خواهد یا من نمی‌خواهم کاری را کنم که می‌خواهم. دلم می‌خواهد کاری را کنم که دلم می‌خواهد. در جمله اول من نمی‌خواهم کاری را کنم که انجام می‌دهم. خواستن در اینجا در دو معنی مختلف بکار می‌رود. یعنی قصد من نیست که کاری انجام بدهم که به آن تمایل دارم. قصد من این است که کاری را انجام بدهم که وظیفه دارم. بنابراین، تمایلات یک معنی‌اش «قصد» است. من به آن معنی کاری ندارم. این جمله‌ای که من نمی‌خواهم آن کاری را کنم که دلم می‌خواهد. من معنای دوم را کار دارم، یک معنی محدودتری از خواستن است. به عنوان مثال، خواستن میل برای غذاست یا میل‌های جنسی. اینها پارادیم کیسی هستند که من دارم راجع بهشان حرف می‌زنم. اینها کیس خواستن هستند. این میل‌ها از نظر من کاملاً متفاوتند با Intention. به خاطر اینکه تمایلات یا میل‌ها passive هستند؛ یعنی ممکن است که این غذا را ناسالم بدانید، اما ممکن است میل هم داشته باشید. اینکه بدانیم یک چیزی بد است باعث نمی‌شود که آن میل از بین برود. درحالی‌که راجع به قصد این گونه نیست. معمولاً اگر بدانی چیزی بد است دیگر قصد نداری آن کار را انجام بدهی. اما desire (میل) ربطی به باورهای شما ندارد و باقی می‌ماند. این desire خیلی شبیه Perception¹ است. این ادراکات هم این طور است. ممکن است فکر کنید که این خطای دید است اما نمی‌توانید عوضش کنید. می‌دانید که این دو خط با هم موازیند اما نمی‌توانید این دو را موازی بدانید. این دو غیر موازی می‌دانید.

¹. دریافت‌ها، ادراکات.

desire خاصیت اولش این است که مثل Perception قابل اصلاح نیست. خاصیت دومش این است که شما ممکن است دو desire داشته باشید که با هم دیگر در تضاد باشند. مثلاً desire برای چیزهایی که غیر ممکن است داشته باشید. اما بعید است که دو Intention داشته باشید که در تناقض هستند. بنابراین به این معنی 'passive' است. اگر بدانید باورهای تان غیر ممکن است، باور نخواهی داشت. بنابراین، desire از دو دلیل شبیه Perception است اینکه نه می‌توانست اصلاح شود و نه اینکه در Norm Intention^۲ صادق است. پس این یک فرق اولیه میل است با ادراکات است. از نظر دیگر desire یک ساکن است. به این معنی که مثلاً شما دلتان پیتزا بخواد اما پیتزا فروشی نروید یا برای سفارش زنگ نزنید. فقط دلتان هوس پیتزا کند، هیچ مشکلی نیست. یک desire داشته باشید اما هیچ عملی روی آن انجام ندهید. اما اگر من قصد کنم: آیا ممکن است مثلاً من قصد

است که بروم انگلیسی یاد بگیرم اما هیچ وقت کتاب انگلیسی نخوانم؟ یا هیچ کلاسی نروم؟ هیچ تمرینی نکنم؟ اگر این کارها را نمی‌کنید چطور قصد دارید؟



نکته دیگر اینکه desire ربطی به لذت دارد. شما اگر میل تان برآورده شود، لذت می‌برید. درحالیکه عمل هیچ ربطی به لذت ندارد.

حالا اگر این سه نکته را در نظر بگیریم. آن وقت به این

حرف کانت می‌رسیم. کانت می‌گوید که یک ویژگی اصلی میل‌ها این است که محصول^۳ capacity از طریق تصمیم گرفتن از اشیای خارجی است، یعنی ما یک اشیای خارجی داریم و این اشیای خارجی در ما تأثیر می‌گذارند و این تأثیری که در ما می‌گذارند، باعث می‌شود که desire به وجود بیاید. برای همین ما که متأثر از اشیای خارجی هستیم. قصد این طور نیست که یک موجود خارجی باشد که روی ما تأثیر بگذارد.

حالا تزی که من در دکتری از آن دفاع می‌کردم این بود که اعمال یا قصدهای ما این است که دریافت‌هایی

۱. انفعالی.

۲. قصدهای هنجاری.

۳. قدرت، قوه.

را به وجود بیاورند. اگر این را ما فکر کنیم به دو نحو ممکن است اعمال ما یا قصدهای ما خطاآمیز باشند: یکی این است که اعمال ما آن چیزی را که می‌آورند، خوب نباشد. نحوه دوم این است که آن چیزی را که می‌آورند خوب باشد اما نتواند آن را به وجود بیاورد. هم در این قسمت به وجود آوردن خطا کنند هم در این قسمت. چون قصدهای ما وظیفه‌شان این است که یک چیز خوب را به وجود بیاورند. بنابراین قصدهای (Static) نیستند و چون قصدهای ما قرار است که خوب باشند، علی‌الخصوص ممکن است درست هم باشند. بنابراین، این ترم کاملاً توضیح می‌دهد که چرا نیت‌ها نه passive هستند نه Static.

یک اعتراضی هم که ریتون می‌کند. وی می‌گوید که عقیده هر آدمی که می‌گوید: "میل خیر است" نمی‌تواند مثلاً یک تصویری راجع به خوبی داشته باشد. نمی‌تواند به خوبی عمل کند. اگر این گزاره را بپذیرند، حیوان‌ها و بچه‌ها

اعمال یا قصدهای ما این است که دریافت‌هایی را به وجود بیاورند. اگر این را ما فکر کنیم به دو نحو ممکن است اعمال ما یا قصدهای ما خطاآمیز باشند: یکی این است که اعمال ما آن چیزی را که می‌آورند، خوب نباشد. نحوه دوم این است که آن چیزی را که می‌آورند خوب باشد اما نتواند آن را به وجود بیاورد.

چون تصویری از خوبی ندارند به آن‌ها نمی‌توانید امیال‌های جنسی را نسبت بدهید. حالا جواب من چیست! جواب من این است که ما وقتی که راجع به قصد حرف می‌زنیم، موضوع قصد می‌تواند راجع به صورت‌ها باشد یا موضوع مادی‌اش. موضوع مادی آن چیزی است که در محتوای قصد می‌آید. حالا موضوع مادی‌اش هم می‌تواند مفهومی باشد یا اغراقی. الان آن چیزی که او می‌گوید که آن کسی که *gays of the good* حتماً می‌گوید که موضوع قصدهای ما خوبی است به صورت مفهومی^۲ و محتوایی؛ یعنی در

واقع او می‌گوید که *gays of the good* را این طوری می‌فهمم که خوبی اصلاً در محتوای قصد نیست، بلکه در صورتش است. به این معنا که *function* دارد که جهان خوبی را به وجود بیاورد. این یک نکته.

در *desire* من طرفدار این هستم که خوبی در محتوای *desire* قرار دارد، اما لازم نیست که حتماً مفهوم

خوبی داشته باشیم. بلکه محتوای غیر مفهومی که برای شما یعنی خوبی به صورت یک دلیل غیر مفهومی در

desire شما وجود دارد. راجع به این بیشتر حرف می‌زنیم.

۱. ایستا.

۲. conceptual.

ملاک ایجاد عمل خوب در جهان

پس یک بار دیگر من دو تز دکتری‌ام را بگویم: یک تز من این است که قصد ما خوبی است، یک تز است. نه در مورد desire. در محتوای desire هم خوبی است. اما نه بصورت مفهومی. این دو تز را سعی کردم بهشون نشان بدهم که قصد و desire را می‌فهمم.

استدلال من این است که قصدهای ما احتیاج دارند که 'Rationalism' بشوند. شما راجع به قصدهای ما می‌توانید سوال بپرسید. همین که راجع به قصدهای ما سوال می‌پرسید که چرا این قصد را کردی، نشان می‌دهد که قصدهای ما دنبال هدفی هستند. این مقدمه است. حالا آن هدف یا می‌تواند ایجاد کردن خوبی باشد یا این که ارضا کردن میل‌هایتان باشد.

استدلال می‌کنم که میل‌های شما هم موضوع‌شان خوب است. در نتیجه از این دو نتیجه می‌گیرم هر عملی

که می‌کنید، نهایتاً موضوعش این است که خوبی را در جهان به

وجود بیاورد. استدلال می‌کنم که قصدها دنبال هدفی هستند و

من از اولین مرحله مقدمه می‌گذرم. یعنی من فرض می‌کنم که همه اعمال ما یک جهات صورت دارند، استدلالم خیلی ساده است. به همان دلیلی که ما همیشه می‌پرسیم چه باور دارید و تا این سوال را از آنها می‌پرسید انگار یک هدفی دارند. راجع به اعمال هم می-

نیز موضوع میل هم خوب است. از این دو نتیجه می‌گیرم هر عملی که می‌کنید، نهایتاً موضوعش این است که خوبی را در جهان به وجود بیاورد.

توانیم این سوال را بپرسیم. بنابراین، اعمال ما هم ظاهراً هدفی دارند، این هدف‌ها چی هستند؟ دو منظور اینجا هدف بوده. یک منظور عمومی است که می‌گوید: هدف اعمال این است که desire ما را بررسی کند. یک منظور دیگری که حالا علایم مختلفی به آن اعتقاد داشتند، این است که هدف اعمال ما این است که خوبی را به وجود بیاورند. من می‌خواهم بگویم که آن کاندیده‌های ما کاندیده‌های غلطی است. هدف اعمال ما نیست که میل‌های ما را بررسی کند. یک تمایزی دارد. این تمایز بین دو جور میل است. ^۲ desire motived و ^۱ desire onmotive.

۱. عقل‌گرا.

۲. انگیزه‌میل‌ها.

desire motivated یعنی میل‌هایی هستند که حاصل تصمیم عقلانی نیستند و به من حمله می‌کند. مثلاً میل شما برای اعمال جنسی یا برای غذا. این حاصل تصمیم عقلانی نیست. صرفاً خودتان را گرفتار می‌بینید. حالا من یک سری میل‌هایی دارم شامل حاصل تأمل عقلانی‌اند. این میل که من می‌خواهم دانشگاه بروم. من در این میل کلی تأمل کردم تا به این آن رسیدم. و این میل که من دلم پیتزا می‌خواهد، حاصل تأمل عقلانی نیست.

چگونه میل‌ها، عمل را موجه می‌کند؟

مسئله این نیست که میل‌ها چگونه به وجود می‌آیند. بر مبنای ای که چقدر حساس هستند یا حساس نیستند. مثلاً اگر میل من این است که دانشگاه‌ها بروم و درس بخوانم و شما به من بگویید که دانشگاه‌ها بروم جدیداً دانشگاه خوبی نیست و دچار رسوایی شده. میل من عوض بشود این میل را اسمش را می‌گذاریم میل عقلی. desire که بر آن کنترل دارم. اما آن desire که من نمی‌توانم کنترلش کنم مثل این که دلم پیتزا می‌خواهد، حالا هر چه شما بگویید پیتزا به درد نمی‌خورد، دست خودم که نیست. این desire که بر آن کنترل ندارم را بگذارم Desire. desire rerational های عقلی همیشه پشت‌شان یک desire غیرعقلی هم است. حالا ممکن است کسی بگوید که هدف اعمال ما ارضا کردن desire های غیرعقلی است و من می‌خواهم استدلال کنم که این طور نیست. قبل از اینکه استدلال را ادامه بدهم یک بار دیگر ببینیم که ادعا چیست. ادعای من این است که desire های غیرعقلی ما خیلی شبیه persion هستند. هیچ کدام، نه desire نه ادراک، حساس نیستند و با Reason (دلیل) نمی‌توانید عوض کنید. هیچ کدام حاصل دلیل نیستند. حالا اگر این دو باشد، من ادعا می‌کنم که desire من عین Perception است؛ اولاً؛ این که یک محتوای بازنمایاننده دارند. ثانیاً؛ محتوایشان خوبی است. ثالثاً؛ اگر این درست باشد desire های ما به ما موجه هم می‌کنند. درست مثل ادراک که می‌تواند باور ما را موجه کند. desire های ما می‌توانند اعمال ما را موجه کنند.

استدلال چیست؟ گام اولش این است که من راجع به desire های خیلی پایه حرف می‌زنم راجع به ورژن حیوانات حرف بزنم. یک حیوانی یکسری desire دارد. مثلاً desire دارد که استراحت کند و غذا بخورد. این دو desire را نمی‌تواند با هم داشته باشد؛ هم بخواد استراحت کند و هم دنبال غذا برود. بنابراین، مجبور است که این دو desire را یکی‌شان داشته باشد. اگر خیلی گرسنه است و می‌میرد، پس دنبال غذا برود. رابطه این دو را rank می‌کنم. مثلاً بگویم تمایل به غذا قوی‌تر است از تمایل به استراحت. بنابراین، به نظر می‌رسد برای این که زندگی

حیوانات ممکن باشد باید یک Ranking در desireهایشان باشد. از سوی دیگر به نظر می‌رسد که این Ranking^۱ خیلی دلخواهی نیست. باید یک وصف درستی داشته باشیم. برای اینکه رنکینگ درستی داشته باشیم باید یک سری desire های خاصی هم داشته باشد، برای این که زندگی‌اش خوب شود. حالا نکته من هم همین است که راجع به حیوانات هم همین است، به نظر می‌رسد که حیوان سالم که می‌خواهد کار کند مثلا اگر خیلی گرسنه اش است دارد می‌میرد desire غذایی را مهمتر تلقی کند تا desire استراحتش را. وگرنه آن یک دانه هم خواهد مرد. به نظر می‌رسد که شما می‌توانید بگویید که رنکینگ درستی است یا بد است. desire تان را رنکینگ کنید. این وصف درست یا غلط است.

حالا فرض کنید که شما راجع به (value) در جهان اعتقاد دارید که ارزش‌های عینی در جهان وجود دارد. حالا اگر فرض کنیم ارزش عینی در جهان وجود دارد، وقتی رنکینگ شما درست است که دقیقا همان رنک را



درد که مطابق ارزش‌های عینی در جهان باشد اما سوال این است چطور می‌شود که desireهای حیوان با ارزش‌های عینی در جهان تطابق برقرار است.

نظریه من می‌گوید که desire هم مثل ادراک خوبی است. بنابراین، اگر مثل ادراک خوبی است این بین desire تطابق وجود دارد. به خاطر این است که حیوان توانسته بفهمد که چه چیزی در

جهان خوب است و چه چیزی در جهان خوب نیست. این desireها شناخت خوبی‌اند. بنابراین، استدلال ما این است که توضیح می‌دهد که چرا یک Ranking خاصی باید وجود داشته باشد. این استدلال اول.

استدلال دوم: فرض کنید که شما تشنه‌تان است، دلتان آب می‌خواهید و دکتر به شما می‌گوید آب نخورید می‌خواهم عملت کنم. مثلا اگر آب بخورید برایتان بد است. به نظر می‌رسد که قبل از اینکه دکتر چیزی به شما بگوید وقتی دلتان آب می‌خواست دلیلش این است که آب می‌خواهید. حالا که دکتر گفته نخور آب که برایت بد است به نظر می‌رسد که دیگر دلیل ندارد که آب بخوری. سوال: چرا باور شما ممکن است یک طور *Forse* توجیهی desire شما را از بین ببرد؟ اصلا این دو چه ربطی به هم دارند؟ باور شما که راجع به خوبی بود، شما اگر

^۱. وصف، درجه.

آب بخورید بهتر است، چرا وقتی باور داری قبل از اینکه باور داشته باشید این که desire داری که آب بخوری دلیل خوبی به تو می‌دهد که آب بخوری. اما به محض اینکه باور پیدا می‌کنی که آب خوردن بد است دلیلت را از دست می‌دهی. چرا؟

هدف میل و باور؛ انجام کار خوب در جهان

در نظریه من این را به سادگی توضیح می‌دهم. برای اینکه desire و باور جفت‌شان قرار است که به شما گزارش بدهند که چه چیزی در جهان خوب است. حالا اگر باور به شما گزارش داد که آب خوردن خوب نیست ممکن است این desire اش را از دست بدهد. مثلاً من اینجا می‌دانم که دیوار سفید است. بعد شما بگویید اینجا یک نور خاصی است و به خاطر این تو دیوار را سفید می‌بینی، دیگر من موجه نیستم که دیوار را سفید می‌بینم چرا؟ چون ادراک من علی‌الاصول می‌خواهد حقیقت را به من بگوید و باور من هم می‌خواهد حقیقت را به من بگوید. این دو می‌توانند با همدیگر رقابت کنند، اما اگر desire و belief راجع به یک چیز در عالم نیستند چطوری این دو می‌توانند با هم رقابت کنند.

استدلال را من توضیح بدهم. اگر فکر کنید که desireهای ما ادراکات خوبیند، آن وقت توضیح می‌دهی که چرا باورها ممکن است justyfor را از بین ببرد. اگر شما فکر نکنید که desireها یک چیزی شبیه ادراک خوبی‌اند، ناگزیرید که فکر کنید چرا بین باورها و desire شما باید رقابتی باشد. این دو استدلال علی‌الاصول به ما نشان می‌دهد که یک desire شناخت خوب است. حالا ادعای قلبی من این است که اگر شما نظر ارسطو و کانت را راجع به لذت قبول کنید، آن وقت فهم خیلی خوبی از desire دارید.

نظر کانت راجع به لذت این است که لذت یک آگاهی است از علیت یک بازنمایی. یعنی وقتی شما از یک چیزی لذت می‌برید انگار که آگاهی که باید این کار را ادامه بدهید. یعنی شما آگاهی هر وقت که لذت دارید. انگار چیزی است که به شما می‌گوید که این کار را ادامه بدهید. یک فراخوانی از شماست که این کار خوب است و این را ادامه بدهید. اگر این را بپذیرید مثل این است که لذت یک مفهوم هنجاری است. وقتی لذت دارید یعنی این کار را ادامه بدهید، اگر این را بفهمیم در این صورت، هر وقت که لذت از چیزی می‌بریم، انگار فهمی دارید که این کار خوب است ادامه بدهید اما این خوبی در قالب مفهوم نیست در قالب یک احساس است. انگار یک احساس لذت

یک دانه بازنمایی غیر 'Conceptual' از خوبی، انگار شما می‌خواهید چیزهای خوب را در جهان بفهمید. نحوه فهمیدن که چه چیز در جهان خوب است این است که از آن کار در جهان لذت ببرید. وقتی که یک چیز حاضر است، نفس حالا اگر حاضر نباشد دنبالش می‌رود و احساس لذت در واقع ادراک بودن نسبت به خوبی یا بدی است. یعنی اینکه شما از طریق لذت متوجه می‌شوید در جهان چه چیزی خوب است چه چیزی بد. حالا desire چیست وقتی شما یک چیزی را desire می‌کنید، در واقع مثلاً من وقتی این آب را desire می‌کنم، در واقع آب را به صورت لذت بخش حاضر می‌کنم، محتوای desire من این است و لذت بخش بودن این یک جور فهمی است که آب خوب است. و در واقع در خواستن آب انگار من یک جور Condition^۲ دارم که انگار آب خوب است البته این Conceptual نیست غیر

Conceptual است.

برای هر عملی یک هدفی دارید که عبارت است از خوبی را در جهان به وجود بیاورید یا اینکه در آن هدف، میلی که قصد داشتی را به دست بیاوری. حالا اگر قبول کنیم که desireهای ما هم هدفشان این است که موضوع شان را به صورت خوب انجام دهند، هر وقت حتی وقتی که می‌خواهی هدف desire هایت را موجه کنی انگار در جهان خوبی وجود دارد.

یک بار به استدلال اصلی برگردیم. استدلال اول من این بود که هر وقت شما عمل می‌کنید می‌توانید از اول پرسید که چرا آن کار را کردید، نه اینکه می‌پرسید چرا این کار را کردید؛ یعنی یک هدف وجود دارد برای کارت و غایت کارت این است که خوبی را در جهان به وجود بیاوری، یا

این است که آن هدفی که desire است را به دست بیاوری. حالا اگر قبول کنیم که desireهای ما هم هدفشان این است که موضوع شان را به صورت خوب کنند، هر وقت که حتی وقتی که می‌خواهی هدف desire هایت را موجه کنی انگار در جهان خوبی وجود دارد.

نکته اول این است که کسی به من اعتراض کند که شما وقتی که یک دانه چوب را در آب می‌گذاری این چوب شکسته به نظر می‌آید وقتی در آب می‌رود اما این به این معنی نیست که ادراک شما خراب است که دستگاه بینایی شما دارد درست کار می‌کند. اتفاقاً هر وقت دستگاه بینایی شما درست کار می‌کند که یک چوب را در آب شکسته

۱. مفهومی.

۲. شرط.

نشان بدهد، متناظراً از کجا معلوم که وقتی یک چیزی بد و desire می کنید desire شما دارد خراب کار می کند شاید دستگاہ desire شما دارد درست کار می کند اصلاً در چنین شرایطی باید چیزهای بد را desire از کجا معلوم که شما همیشه، چون ادعای من این است که desire بد، اگر شما چیز بد را desire کنید desire شما خراب است، یک شرط خرابی است. جواب من این است که بیاییم بین دو Norm تفاوت بگذاریم، یک Norm بین محصول قاعده عملی است، یکی هم 'Norm Process است وقتی که شما ادراک داری و ادراک شما کج است این خوب را کج می بینی، محصول ادراک ما خراب می بینیم، اما سیستم ادراک شما درست کار می کند؛ یعنی بر طبق Norm Process محصول تان اوکی است بر طبق Norm Producted محصول تان خراب است. چشم تان غلط کار می کند. در desire همین است. در برخی از موارد که شما desire بد دارید اگر ممکن است بگویید که روش اوکی است اما Producted^۲ بد است. اگر بین Norm Process و Producted تفاوت بگذارید، می توانید بگویید که desire بد ایرادی ندارد. در سیستم شناختی شما مشکلی نیست.

سوال بعدی که با توجه به مقدمه دوست مان این که من دارم از مفهوم حاضری. چون مفهوم حاضری علی الاصول می گوید که اعمال ما باید در جهان یک جای بهتری ایجاد کند.

اعمال ما باید در جهان خیر را به وجود بیاورند، اما اینکه خیر چیست یا ما آیا ما خیر را ماکسیم کنیم یا ماکسیم نکنیم این ربطی به نظر من ندارد. شما ممکن است بگویید ما اصلاً خیر ما هدف مان نیست که خیر را ماکسیم کنیم یا خوب بودن یا بهترین کار را. من می گویم اعمال شما وقتی درست است که خیر به وجود بیاورد. این نکته اول.

نکته دوم شما گاهی اوقات ممکن است یک نیت های داشته باشید که نتایج بدی داشته باشند، تصادفی، از نظر کانت قصدهای شما بد است. نتایج بدی دارند اما من خواهم گفت که بر طبق معیار روشی اگر که خیلی اتفاقی یک کاری نتیجه اش بد باشد. ممکن است نیت و قصد شما مشکل نداشته باشد طبق Norm Process. یا از آن طرف اگر یک کاری کنید؛ مثلاً یک دانه ای داشته باشید که نتیجه خوبی بیاورد. این نیست که طبق Norm Process خوب بوده. بنابراین، اگر Norm Process و Norm Producted را از هم جدا کنیم طبق Norm

^۱. قاعده روشی.

^۲. محصول.

Process ممکن است اعمالی که نتایج بدی دارند اعمال خیلی خوبی باشند. من می‌گویم ما گاهی کارهایی می‌کنیم که فکر نمی‌کنیم خوب است و بچه‌ها هم فکر نمی‌کنند که کارشان خوب است. هدف اعمال ما این است که در جهان خیر به وجود بیاورد. بعداً ممکن است شما هدف را درک نکنید اما اگر عملی یا کاری انجام بدهی که در جهان خیر را به وجود نیاورد آن عمل شما عمل غلطی است. مهم نیست که باور کنی یا باور نکنی. مهم این است که اعمال ما در ذات شان یک هدف وجود دارد و هدف‌شان این است که خیر را به وجود بیاورند و این ایده محوری است که ارسطو می‌خواست ایده‌ای که انگار خوبی در صورت عمل ماست نه در محتوای عمل ما. اعمال ما ساختارشان یک طوری است که در ساختارشان خیر وجود دارد.

پس من می‌گویم نه لازم نیست ما باور داشته باشیم، کافی است که اعمال شما در صورتش عمل خوبی باشد. مثل اینکه من می‌توانم بگویم که حیوانات این طوریند هدف در صورت اعمال حیوانات همین است که دنبال خوبی باشند.

به عبارت دیگر یک بحث راجع به باور می‌کنیم هدف استدلال نظری چیست؟ این است که چه چیزی صادقند؛ چون باورهای ما یک موجوداتی اند که هدف‌شان این است که صادق باشند. چون باورهای ما هدف‌شان این است که صادق باشند، هدف استدلال نظری دقیقاً چون اعمال ما و رفتار ما یک موجوداتی اند که هدف‌شان این است که خیر به وجود بیاورند که هدف استدلال عملی این است که چه کاری در جهان بهتر است.

هیوم می‌گوید اعمال شما ممکن است چیز خوبی را در جهان بوجود بیاورد. اعمال شما باید با میل‌تان باشد. این نظریه هیوم است. حالا اگر حق با من باشد که میل‌های شما مثل ادراک خوبی‌اند و استدلال‌های که داریم که میل‌های خوبی هستند، آن وقت حتی اگر حق با هیوم باشند که اعمال ما در نقطه ارضای میل‌های ماست، هنوز هم نشان نمی‌دهد که در جهان دنبال خوبی هستیم. این نوعی استدلال علیه هیوم است.

کلیدواژگان: اعمال خوب، ارزش هدف، خیر، میل، باور، لذت، ادراک.

پاسخ به سؤالات:

استدلال میل‌ها را توضیح بدهید؟

استدلال من این بود که بین باورها و میل‌هایتان گاهی اوقات تضاد و تنش است. گاهی اوقات این باور شما باعث می‌شود که میل‌های شما دیگر نتوانند نقش توجیهی برای شما بازی کنند. حالا چرا بین باورها و میل‌های شما

تنش وجود دارد! نظریه من این را توضیح می‌دهد که این دو، دو نحوه درک یک موضوع هستند. هر دو درک خوبی هستند و هر دو گزارش می‌دهند که در جهان چه چیزی خوب است. میل‌های شما مثلا گزارش می‌دهد که آب خوردن خوب است. اما باور شما گزارش می‌دهد که آب خوردن بد است. دقیقا بخاطر این که این دو گزارش از یک موضوع واحدند، بین شان تضاد وجود دارد.

با این وجود آیا شما یک نحو از اینها را عقلی نمی‌دانید؟

نه. میل‌ها علی‌الخصوص می‌تواند به شما دلیل بدهد. البته گاهی هم نمی‌دهد. چون ممکن است باورهای شما دلیل میل‌ها را از بین ببرد. چرا باورها می‌توانند دلیل‌ها میل‌ها را از بین ببرند؟ این دو چیز متفاوتند. اگر این دو یک نوع فهمی داشته باشند که در جهان چه چیزی خوب است، باهم درجنگند. اما اگر دو موجود متفاوتند چرا باید با هم بجنگند؟ ادعای من این است که میل‌ها ادراک هستند. من می‌گویم همان اول که میل دارید دلیل دارید که آن کار را انجام بدهید. اما ممکن است زمانی باور شما آن نقش را از بین ببرند. این یک استدلال بود. استدلال دوم این که میل‌ها شناخت خوبی برای درک جهان است.

خیرهای که افراد دنبال شان هستند برای بقا و سودمندی خودشان است، ولی نظریه "میل خیر است" می‌خواهد یک نوع دیگری را از خیر بیان می‌کند که دنبال نوع دیگری از خیر هستند. نه آن خیری که میل‌ها دنبالش هستند؟

نظریه "میل خیر است" یک نظریه قدرتمندی است که چرا باید خوب عمل کنیم. هدف استدلال عملی این است که بدانیم چه کاری خوب است اما چند نوع خوبی داریم. سه نوع خوبی داریم: یک نوع آن این است که به منافع شخصی تان باشد. مثلا این خوب است که شما پولدار شوید. دوم؛ خوبی‌های اخلاقی هستند. شما وقتی تمرین عملی می‌کنید که چه کار خوب است و چه کاری بد است. بنابراین وقتی فکر می‌کنید باید انواع خوبی را با هم بسنجید. حالا پوینت من این است که میل شما یک نوع از خوبی را به شما نمایش می‌دهد. مثلا وقتی دلتان هوس چیزی می‌کند می‌خواهد بگوید این برای سلامتی شما خوب است. بنابراین، میل شما فقط یک نوع از خوبی را به شما نشان می‌دهد. همه خوبی‌های عالم را به شما نمی‌گوید. خیلی وقتها در تضاد است و خیلی وقت‌ها در تضاد نیست.

هیوم چه نظری در این مورد دارد؟

هیوم می‌گوید میل‌ها مثل یک سری نیروها در ما وجود هستند که ما را وادار به کاری می‌کند و این نیروها مثل نیروهای جاذبه است. میل‌ها هم مثل جاذبه هستند.

چرا باورهای ما میل نیستند؟

چون باورهای ما اصولاً راجع به مسائلی است که در جهان چیزی وجود دارد.

کسانی که می‌خواهند منکر اخلاق بشوند، راهش این است که گزاره‌های ترکیب پیشین را انکار کنند؟

نه لزوماً. ممکن است بگویند $4 = 2 + 2$ این گزاره‌ها ترکیب پیشین است. من این را انکار نمی‌کنم. چیزی را که انکار می‌کنم، این است که اخلاق قابل صدق و کذب نیست. مثلاً وقتی که دزدی غلط است، این یک جمله‌ای است که قابل صدق و کذب نیست. این فقط بیان احساسات شماست.

یک جاهای دروغ بد است ولی گاهی لازم است به مصلحت دروغ بگوییم. این مسئله را چطور می‌توان توجیه کرد؟ توضیحات من در جایگاه فرااخلاق است. یعنی راجع به این است که ماهیت اعمال چی هستند. راجع به اینکه چه کاری خوب است و چه کاری بد است من صحبتی نکردم. شما ممکن است بگویید انواع اقسام خوبی وجود دارند و اینها با هم می‌جنگند و من می‌گوییم عملی سالم است که به این نتیجه برسد.

وقتی خوبی را درست دانستید عملی باشد که به این نتیجه موردنظر برسد. حرف من این است که عملی خوب است که در جهان خیر را به وجود می‌آورد.

وقتی می‌گوییم «باید» یعنی بین فعل و هدف ضرورت برقرار باشد؛ یعنی دروغ نگفتی به هدف بیشتر لذت و کمتر شدن رنج در عالم کمک می‌کند. حالا اگر من بگوییم این ضرورت است ولی میل‌های ما کاملاً متغیرند. مثلاً امروز شما آب دوست دارید ولی فردا بدتان می‌آید. امر نسبی است. ولی باور امر ضروری است.

ضرورت دو معنا دارد. باورها هم مثل میل‌ها تغییر می‌کنند. باور قابلیت ضروری بودن را دارد و مقدم بر میل هستند.